گام اول در مطالعه فرهنگ

مکتب خانه

محمد رضایی: کسانی که از رهگذر مفهوم مطالعات فرهنگی در جست وجوی رشته ای دقیق با مرزهای مشخص اند احتمالاً در گام های نخست ناامید خواهند شد. شاید حق با برخی از متفکران این حوزه است که تعیین مرز مشخص برای رشته های علوم اجتماعی ازجمله مطالعات فرهنگی همیشه با مشکل مواجه بوده است. وقتی نتوان مرز دقیقی برای حوزه‌ای علمی تعیین کرد احتمالاً رسیدن به تعریف واحدی از آن نیز با مشکلات بسیاری روبه رو است. شاید بتوان مانند استوارت هال مطالعات فرهنگی را نوعی صورت بندی گفتمانی به معنای فوکویی تلقی کرد. به این معنا که مطالعات فرهنگی، همیشه مجموعه‌ای از صورت بندی های ناپایدار با خط مشی های بسیار بوده است. هیچ گاه در مطالعات فرهنگی فرضیه های نظری تثبیت شده وجود نداشته است.

البته بعضی مثل مک رابی این خصلت مطالعات فرهنگی را موجب پویایی آن دانسته و آن را نقطه قوت قلمداد می کنند و کسانی مثل تونی بنت مطالعات فرهنگی را پاتوقی موقت برای سنت های فکری مختلف می دانند.

با وجود این، اوضاع آن گونه که در بدو امر دیده می شود چندان هم آشفته نیست. می توان از مفاهیمی سخن گفت که به طور عمده در این گرایش مطرح اند. فرهنگ، کردارهای دلالت گر، بازنمایی، سیاست فرهنگ، موقعیت مندی، ترکیب و بیان، قدرت، فرهنگ عامه، ایدئولوژی، هژمونی، متن ها و زمینه، مخاطبان، ذهنیت، هویت، گفتمان و صورت بندی های گفتمانی متداول ترین مفاهیم در مطالعات فرهنگی هستند. وحدت مفهومی حداقل شرایط لازم برای اعلام موجودیت قلمروی خاص برای مطالعه فرهنگ است. به نظر می رسد همه این مفاهیم برای یک منظور تدارک دیده شده اند و آن مطالعه مناسبات قدرت در جامعه است.

مطالعات فرهنگی حوزه‌ای بین رشته ای، فرارشته‌ای و گاه ضدرشته‌ای است که در تنش برای دربرگرفتن برداشت گسترده انسان شناختی و برداشت تنگ دامن تر اومانیستی از فرهنگ است یعنی فرهنگ به مثابه امر زیباشناختی و فرهنگ والا و هم فرهنگ به مثابه شیوه کلی زندگی. این رشته در روش شناسی خود نوعاً تفسیری و ارزش گذارانه است. اما مطالعات فرهنگی برخلاف سنت انسان گرایی، فرهنگ را با فرهنگ برتر هم ارز نمی داند و از این استدلال دفاع می کند که تمامی اشکال تولید فرهنگی باید در نسبت با سایر کردارهای فرهنگی و ساختارهای اجتماعی و تاریخی مطالعه شوند. با این تعریف می توان سه جهت گیری عمده را در مطالعات فرهنگی مشخص کرد:

الف- مطالعات فرهنگی اساساً بین رشته‌ای است. ب- فرهنگ در مطالعات فرهنگی مقوله‌ای است که در آن قدرت و مقاومت نقش مهمی دارند. در اینجا، فرهنگ قلمروی تلقی می شود که گروهی به دلیل امتیازاتی که دارند سعی می کنند معانی مرجح را در متونی که تولید می کنند به دیگران عرضه کنند تا از این رهگذر منافع خود را تضمین کنند. ج- مطالعات فرهنگی، سیاسی است. بحث قدرت، مقاومت، باز تولید سلطه و ایدئولوژی مفاهیمی هستند که از مطالعات فرهنگی، مطالعه‌ای علمی اما معطوف به عمل سیاسی ساخته است. د- و بالاخره برای کسانی که از نظریه های منفی باف مکتب فرانکفورت یا سایر نسخه های مارکسیستی خسته شده اند مطالعات فرهنگی امکانی جدید برای رویکردی چپ اما جدید با توان نقد مثبت (ایجابی) است.

کلاس های تابستانی موسسه معرفت و پژوهش

خبرچین

شرق: موسس معرفت و پژوهش در تابستان امسال دوره مقدماتی فلسفه برگزار می کند. این دوره شامل ۶ عنوان درسی است. این موسسه بنا دارد از نیمه مهرماه ۱۳۸۵ دوره آموزشی در سطح پیشرفته فلسفه برگزار کند. شرط حضور در این دوره، داشتن مدرک کارشناسی فلسفه و یا احراز نمره قبولی در آزمون دروس پیش نیازی است که موسسه در تابستان سال جاری برگزار می کند. دوره پیش نیاز موسسه به شرح زیر است: تاریخ فلسفه غرب مسعود زنجانی شنبه ها از ساعت ۱۶ تا ۱۹/۳۰، درآمدی بر فلسفه سروش دباغ یکشنبه ها از ساعت ۱۶ تا ۱۹/۳۰، آشنایی با منطق قدیم و جدید رضا محمدزاده دوشنبه ها از ساعت ۱۶ تا ۱۹/۳۰، زبان تخصصی فلسفه هومن پناهنده سه شنبه ها از ساعت ۱۶ تا ۱۹/۳۰، آشنایی با شاخه های مختلف فلسفه دکتر مسعود صادقی و امیر مازیار چهارشنبه ۱۶ تا ۱۹/۳۰، آشنایی با فلسفه اسلامی حسین هوشنگی پنجشنبه ها از ساعت ۱۳/۳۰ تا ۱۷، علاقه مندان می توانند در هریک از کلاس های فوق الذکر به صورت آزاد نیز شرکت کنند و جهت کسب اطلاعات بیشتر و ثبت نام حداکثر تا تاریخ ۸۵/۴/۱۵ به موسسه معرفت و پژوهش واقع در خیابان ۱۶ آذر، کوچه بهنام، پلاک ۳۶ مراجعه کنند و یا با تلفن های ۶۶۴۹۳۰۶۲ و ۶۶۴۱۹۸۰۸ تماس بگیرند. تاریخ شروع کلاس ها از ۲۴ تیرماه است.

از من دوبیران تا سارتر

شرق: جلد نهم تاریخ فلسفه کاپلستون درباره تاریخ فلسفه فرانسه در قرن بیستم است و به آرا و آثار فیلسوفانی چون من دوبیران، آگوست کنت، هانری برگسون و... می پردازد. این کتاب به تازگی با ترجمه عبدالحسین آذرنگ و سید محمود یوسف ثانی انتشار یافته است. نشست هفتگی شهر کتاب در روز سه شنبه ۸۵/۳/۲۳ به نقد و بررسی آن اختصاص دارد. این نشست با حضور کریم مجتهدی و کامران فانی از ساعت ۱۷ در شهر کتاب مرکزی واقع در حافظ شمالی نبش زرتشت برگزار می شود.

لیبرالیسم: دیروز، امروز و فردا

شرق: سلسله نشست های تخصصی «موسسه معرفت و پژوهش» از این پس به طور منظم پی گرفته خواهد شد. خشایار دیهیمی ۲۵ خردادماه از ساعت ۱۰ صبح در موسسه معرفت و پژوهش در باب «لیبرالیسم: دیروز، امروز و فردا» سخنرانی می کند. این جلسه پنجشنبه از ساعت ۱۰ صبح در موسسه معرفت و پژوهش واقع در میدان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر، کوچه بهنام، پلاک ۳۶ برگزار خواهد شد. در ادامه این نشست ها هشتم تیرماه ضیاء موحد و پنجم مردادماه هومن پناهنده سخنرانی می کنند.

گزارشی از دومین هم اندیشی هنر، سنت و سنت گرایان

نگاه انسان مدرن به تقدس سنت

علی حجوانی: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران چهارشنبه و پنجشنبه، میزبان سنت گرایان بود. آنان آمده بودند تا باز از مرتبه والای سنت سخن بگویند و پاسخ مخالفان ضدسنت را به زبان های گوناگون بدهند. ساختمان قدیمی موسسه، بنیاد اصلی این روزهای سنت گرایان بود.

آیین هم اندیشی، با پیام سیدحسین نصر استاد مطالعات اسلامی دانشگاه جورج واشینگتن آغاز شد:

«این هم اندیشی پدیدار مهمی است که در کمتر کشور و زمینی به وقوع می پیوندد و کمتر به مسئله سنت و ساحات آن توجه می شود. در دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم از یک سو با طرد معنویت و از سوی دیگر با تنگ نظری برخی افراد متدین مواجه هستیم و از این میان برخی نیز مفهوم هنر و زیبایی را بسیار تقلیل کرده اند.

در طول تاریخ ایران، شاهکارهای عظیمی از آثار هنری به وجود آمده است، این شاهکارها نمونه‌ای از هنر ایرانی و قدیمی بوده و نشان از حضور معنوی این آثار دارد. آنچه که اکنون لازم است، بازیافتن اصول و مبانی حقیقی هنر قدسی و سنتی است.»

حاصل این هم اندیشی، بیش از ۲۰ سخنرانی در باب اهمیت سنت و نقد هنر مدرن بود و در کنار آن متفکران تاثیرگذار حوزه تفکر سنتی، معرفی و بازشناسی شدند؛ از رنه گنون و شوئون تا آناندا کوماراسو آمی و ژیلبرت دوران.

■ تقلیل مفاهیم ماورایی

هادی شریفی، یکی از سخنرانان این هم اندیشی، بحث خود را با دو ایراد به متفکران جدید آغاز کرد: «رنسانس از دیدگاه سنت گرایان و اصحاب حکمت خالده دو اشکال اساسی دارد. اول فقدان عینیت و دوم تخلیط مفاهیم اساسی در حوزه فکر و عمل در زندگی انسان.»

شریفی پس از این مقدمه به تغییر مفاهیم والای جهان در دوران جدید اشاره کرد و گفت: «در دوران جدید، مفاهیم فکری مانند دین، ماورا و سنت و همچنین حوزه خودشناسی دچار دگرگونی های نامناسبی شده است. مقصود از خودشناسی در معنای دقیق و سنتی کلمه همان مفهوم من عرف نفسه و قد عرف ربه است هرچند این مفهوم در دنیای جدید شدیداً دچار آمیختگی معانی شده است.»

شریفی در حالی بحث خود را ادامه می داد که ابتدا به نظر می رسید از روی تعارف می گوید «یکسری نوشته نامنسجم را در امتداد هم قرار داده‌ام.» در طول سخنرانی، جست وجوهای فراوان او در میان کاغذها و جزوه ها و یادداشت ها، حاصلی منظم و یکپارچه داشت.

او جملات پایانی سخنرانی اش را به رابطه عقل، عشق و علم اختصاص داد و درباره این مفاهیم اظهارنظر کرد: «در دنیای جدید، ایمان و اعتقاد به سطح احساسات تنزل پیدا کرده است.

متجددان معتقدند استدلال در صورتی عینی است که بر اساس داده های دقیق استوار باشد و احساس در صورتی فاقد عینیت است که به سوی افراط گرایش داشته باشد. اما ادیان الهی عقیده دارند که معنای ایمان، عشق و دوست داشتن فراوان خداوند است و این خداست که به عنوان نیروی کشنده عشق شناخته می شود.

علم و عشق نیز از روح نشات می گیرند. روح الهی در انسان دمیده شده است و حاصل آن علم، عشق و اراده است. علم و آگاهی ما، پرتوی از علم مطلقی است که داریم. علمی که به ما یادآور می شود و بر ما اثبات می کند آغاز خلقت، روح است. سئوال اول و آخر انسان، خداست. خدا هم سئوال است و هم جواب و هیچ مسئله اساسی بدون پرداختن به آن از زندگی رفع نمی شود.»

دومین هم اندیشی هنر، سنت، سنت گرایان. عکس: مهر

■ جایگاه سنت

سعید بینای مطلق استاد فلسفه دانشگاه اصفهان نیز در این هم اندیشی درباره جایگاه سنت سخن گفت: «سنت گرایی آن گونه که شایسته است در ایران شناخته شده نیست در حالی که مبانی سنت گرایی همچنان در ایران موجود است. آنچه رنه گنون درباره سنت نوشته است عمدتاً به فصولی در سیطره کمیت و علائم آخرالزمان و یا فصلی در درآمدی کلی به مطالعه آیین ها محدود می شود.»

او همچنین درباره اندیشمندان سنت گرا گفت: «اندیشمندانی که سنت گرا خوانده می شوند چندان به سنت، دست کم در صورت رایج آن، نپرداخته اند. در نظر گنون سنت همان حکمت خالده است، همچنین نقد گنون از سنت معکوس یا روحانیت معکوس و پدیده های جدید دیگر بر اساس همین تعبیر اصیل از سنت استوار است.»

■ اهمیت سنت

غلامرضا اعوانی رئیس مؤسسه حکمت و فلسفه ایران نیز به عنوان میزبان استادان سنت گرا، به اهمیت پرداختن به سنت در دنیای امروز اشاره کرد: «اگر ما در دویست سال پیش زندگی می کردیم، بحث از سنت چندان موجه نبود چرا که ما در سنت زندگی می کردیم اما اکنون ما از سنت جدا شده‌ایم و به آن سخت نیازمندیم.»

او همچنین به تاثیر افرادی چون لینگر و نصر اشاره کرد و گفت: «این اندیشمندان، افق جدیدی از معنویت را برای ما گشوده اند. آنها به تمام ادیان الهی توجه داشتند و در نظر آنها تمام ادیان دارای گوهره سنت بودند.»

■ نقد سنت گرایانه هنر

محمدحسن فغفوری استاد دانشگاه جورج واشینگتن آمریکا، نیز یکی از ده ها میهمان شرکت کننده در این هم اندیشی بود که بیشتر به معنای هنر و تعابیر متفاوت آن پرداخت: «از دیدگاه سنت گرایان، نه تعریف مورخان هنر و نه یکی انگاشتن همه وجوه تجلی هنر مبتنی بر دین، هیچ یک صحیح نیست. این تعاریف نه تنها کامل و جامع نیست بلکه نادرست نیز هست.

از دیدگاه سنت گرایان، هنر دینی تنها به هنری اطلاق می شود که رابطه مستقیم با شعائر و فرهنگ دینی دارد یعنی به طور کلی از دین و شعائر دینی الهام می گیرد. سنت گرایان از منظر هنر معنوی به سه دسته تقسیم می شوند؛ هنر دینی و هنر سنتی دو وجه این هنر معنوی هستند لیکن مهمتر از این دو، هنریست که اینان از آن به عنوان هنر قدسی تعبیر می کنند. میان این سه وجه تجلی هنر معنوی، مرزبندی مشخصی وجود دارد.»

فغفوری سپس به تبیین هنر قدسی پرداخت: «هنر قدسی زبان خاص خود را دارد و پیام آن جهانشمول است. پیام هنر قدسی در حیطه همه ادیان یکی است اما تجلیات این پیام در کیان هر دین اشکال خاص خود را دارد. در چارچوب مسیحیت این وجه در هنر شمائل پردازی و در حیطه اسلامی در هنر تلاوت قرآن کریم، خوشنویسی، معماری قدسی، و نیز در برخی از آثار ادبی و عرفانی متجلی است.»

او سخنانش را اینگونه به پایان برد: «در چارچوب اسلام، منشاء هنر قدسی را باید در شهادت لااله الا الله و در وحی منزل یعنی در خود قرآن و به عبارت صحیح تر در معنای درونی و حقیقت قرآن و نه هیچ جای دیگر جست وجو کرد.»

اغلب موضوعات و دغدغه های سخنرانان هم اندیشی هنر، سنت و سنت گرایان، نگاه دوباره به سنت و ضدسنت و تجدید نظر در تفکرات نواندیشان بود. فارغ از این که بیرون از محوطه سرسبز و سنتی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، مردم کوچه و خیابان، برای تماشای مدرن ترین هنرنمایی روزگار خود چشم به آلمان، سرزمین فلاسفه بزرگ دوخته اند.

معناگرایی در نظام بانکی

نجوا

حمیدرضا ابک: یک اقدام حیرت انگیز بانکی. در بحبوحه تلاش برای ارتقای معناگرایی در سینما و تئاتر و ادبیات، یکی از بانک های کشور کاری حیرت انگیز کرد. مسئولان این بانک در تیزرهایشان که البته تنها چند بار از صدا و سیما پخش شد، چنین جملاتی گنجانده بودند: «جوایز معنوی در کنار جوایز مادی. به ازای هر جایزه مادی یک جایزه معنوی.» جوایز معنوی هم عبارت بودند از کمک به بیماران سرطانی، کمک به سربازها، مادران سرپرست خانوار و کودکان بی سرپرست. قضیه این بود که شما پولتان را در حساب قرض الحسنه پس انداز می کنید و در قرعه کشی شرکت می کنید. حالا یا برنده اتومبیل می شوید یا برنده کمک به یک بیمار سرطانی. احتمالاً نیت دوستان خیر بوده و در پی ارتقا و رشد سطح معنویت در جامعه بوده اند. اما احتمالاً دو نکته را فراموش کرده اند. اولاً جوایز قرعه کشی متعلق به صاحب حساب است و کسی نمی تواند درباره چگونگی مصرف آن تصمیم گیری کند، جز خود او. کار خیر عمل پسندیده‌ای است اما قاعدتاً نمی توان پول از جیب دیگران برداشت و از طرف آنها صدقه داد. بگذریم که آیا اساساً کار خیری که به صورت اجباری انجام شود، پاداش و ثوابی دارد یا نه؟ نکته دیگر اما جالب تر است. تصور کنید یک بیمار لاعلاج که برای مخارج درمانش نیاز به پول فراوانی دارد، در یک قرعه کشی فرضی، برنده جایزه کمک هزینه سربازی یک نفر دیگر شود. خداوکیلی تراژدی رخ نداده است؟ بنده خدا لااقل می توانست این پول را به زخمی بزند و گوشه‌ای از دردش را دوا کند و حالا خدا می داند چه باید کرد. کیشلوفسکی مرحوم می گفت: نیت های خوب همیشه به نتایج خوب نمی رسند. جهنم جایی است پر از نیت های خوب و زیبا.

Hamidreza_abak@yahoo.com

ببینیم یا نبینیم

رحمان بوذری: فوتبال تنها بازی دوره جدید است که در آن واحد بیش از نیمی از مردم کره زمین را به خود جلب می کند. یک جوان انگلیسی، یک کودک برزیلی، یک پیرمرد آرژانتینی، یک سیاه آفریقایی؛ جایی که تفاوت های نژادی و مذهبی اهمیتی ندارد. تصور اینکه بازی فینال جام جهانی می تواند تمام دنیا (و نه فقط طرفداران دو تیم فینالیست) را در یک لحظه متوجه خود کند کافی است برای آنکه گوشه‌ای از ماهیت شگفت انگیز این بازی آشکار شود. می توان با نگاهی به آنچه که آدورنو حدود نیم قرن پیش یعنی در اواخر دهه پنجاه میلادی از آن با عنوان «فرهنگ و هنر توده‌ای» نام می برد، از «ورزش توده‌ای» سخن گفت و این البته نکته بدیعی نیست.

آدورنو از هنری سخن می گفت که «دیگر نیازی ندارد به هنری بودن تظاهر کند؛ سینما، رادیو، تلویزیون، رمان ها و موسیقی های عامه پسندی که فقط نوعی کسب و کارند و صاحبان این کسب و کار حتی نیازی به پوشاندن و پنهان کردن این حقیقت نمی بینند چرا که از این طریق به راحتی می توانند درصدد توجیه مزخرفات و آت وآشغال هایی که سینما و تلویزیون مکرراً تولید می کنند برآیند». (دیالکتیک روشنگری، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان) لحن آدورنو در بیان صنعت فرهنگ سازی تند و گزنده است اما با این همه به سادگی نمی توان حکم کرد که آدورنو، هورکهایمر و دیگر صاحب منصبان آلمانی- یهودی مکتب فرانکفورت قدرت امور عادی در فرهنگ مردم پسند آمریکایی را فهم نمی کردند و ارج نمی گذاشتند.

مگر آنکه بخواهیم آنها را با اساتید اتو کشیده دانشگاهی مقایسه کنیم که در کلاس های درس خود سری به علامت تاسف تکان داده و دانشجویان (و فی الواقع قشر تحصیلکرده) را به خاطر سرگرم شدن به موسیقی های مبتذل و احتمالاً تماشای فوتبال سرزنش کرده و متاثر از اینکه چگونه رسانه ها جوانان را به خود سرگرم ساخته، آنها را به مطالعه و تدقیق در آثار مشاهیر فرهنگ ملی توصیه می کنند. آدورنو اما هر آن کسی را که با افسوس از هنر «سبک» به منزله خیانت ورزیدن به ایده‌آل تجلی بیان هنری ناب یاد می کند دچار توهم نسبت به جامعه موجود می داند. چرا که «خلوص و نابی هنر بورژوایی که در تقابل با پراکسیس مادی به منزله قلمرو آزادی، عینیتی کاذب می یابد از همان آغاز به قیمت حذف طبقات فرودست ابتیاع می شد.» هنر والا و متعالی همواره دست به گزینش مخاطبان خود می زند و طیف وسیعی از مردم از آن بی بهره اند؛ «هنر جدی خود را از همه آن کسانی دریغ کرده است که سختی ها و ستم زندگی، جدی بودن را برایشان به امری مسخره بدل می کند. کسانی که باید خوشحال باشند اگر ساعاتی را به عوض ایستادن در خط تولید، صرف ادامه زندگی خویش کنند.»

آه و ناله های طبقه متوسط و بالای جامعه با رنگ و لعاب روشنفکرانه از صرف کردن وقت شخص به امور بیهوده همچون تماشای فوتبال، آنچنان که آدورنو می گوید: از توهم نسبت به جامعه موجود نشأت می گیرد و نه چیز دیگر. بیان این عبارت با ژستی آکادمیک، که «فوتبال چیز مزخرفی است» و تماشای آن از آن مزخرف تر و وقت تلف کردن و (یا اگر بخواهیم به نمونه دانشگاهی آن کاملاً وفادار باشیم) waste the time است از نشانه های همان فرهنگ متعالی تر و تمیز و عاری از هر گونه زشتی است. آنها در این بازی شریک نمی شوند. آنها نخواسته و نمی خواهند بنشینند پای جعبه جادو و تماشای فوتبال را از نزدیک (و نه با فاصله‌ای که از تلقی مزخرفیت! آن ناشی می شود) تجربه کنند. همچنان که پدربزرگ ها و مادربزرگ ها از دو ساعت خیره شدن نوه و نتیجه هایشان به یک مستطیل سبز و یک توپ گرد حیرت می کنند و نتیجه اینکه «خب به هر کدام یک توپ بدهند که این همه دنبال هم ندوند.» با این تفاوت که واکنش این دو گروه اگرچه در نتیجه یکی است اما از منابع به ظاهر متفاوتی صادر می شود...

ما و فوتبال

جنگ و صلح

حکومت نظامی

علی معظمی: وقتی که صحبت جنگ و صلح می شود مردم شناسان و مورخان به ما می گویند که در بیشتر دوران های تاریخ، آدمیان مشغول جنگیدن با یکدیگر بوده اند و دوره های صلح معمولاً بسیار کوتاه بوده است. مردم شناسان از این نتیجه مشخصی می گیرند: به سختی می توان گفت که «انسان نهادی صلح طلب دارد». خوب این اصلاً نتیجه خوبی نیست! اما زیاد هم نباید عجله کرد؛ آیا این به معنای آن است که «انسان نهادی جنگ طلب دارد؟» خیلی ها به این پرسش هم پاسخ منفی می دهند. دلایل شان هم متعدد است.

برخی از آنها می گویند که چنین نوع برداشت هایی از تاریخ کار درستی نیست؛ یعنی این که بگردیم در تاریخ و دوره های غالب و حوادث پرتکرار را پیدا کنیم و آن را به «نهاد» یا «ذات»ی در انسان منتسب کنیم کار درستی نیست، به دو دلیل:

اول این که صرف تکرار چیزی یا غالب بودن صفتی در تاریخ ثبت شده بشری نشانه این نیست که علتی در ذات بشر موجب آنها شده است؛ دوم این که، و این می تواند مهمتر باشد، این که اصلاً بشر چیزی به عنوان ذات یا نهاد داشته باشد کلاً مورد تردید است.

به این ترتیب دو اشکال پیش روی این استنتاج هست؛ یکی این که سرنوشت از این به بعد تاریخ معلوم نیست که ما بتوانیم بر اساس آن در مورد نهاد بشر در طول تاریخش رای بدهیم.

دوم این که اصولاً فرض این که آدمیان ذات مشترکی دارند که در همه آنها به طور مشترک ظهور می یابد و رفتارهایشان را متعین می کند مشکوک و دست کم اثبات نشده است (اصلاً چه چیزی اثبات شده هست؟).

اما بالاخره تکلیف ما با جنگ چه می شود؟ انسان ها جنگ طلب هستند یا نه؟ شاید این از اصل راه درستی برای این که تکلیف خودمان را با مسئله جنگ مشخص کنیم نبوده است. یعنی این که گیرم بفهمیم که در «ذات» انسان (که معلوم هم نیست به درستی چیست) عاملی باشد (یا نباشد) که انسان ها را جنگ طلب بکند (یا نکند). یافتن چنین عاملی، در نظر ما درباره «جنگ های در شرف وقوع» چه تغییری می دهد؟ آیا اگر ما بدانیم که کسانی درصدد به راه انداختن جنگی علیه ما باشند، می گوییم که «ای داد بی داد! دوباره ذات انسانی کار دست مان داد و مجبوریم در جنگ کشته بشویم!». گمان نکنم که هیچ یک از ما چنین برخوردی داشته باشیم. ما به احتمال بیشتر به دنبال نظریه هایی خواهیم گشت که در عین توضیح وضعیت بتوانند به ما بگویند که «چه می شود کرد که دست کم نابود نشویم». کار فلسفه و نظریه سیاسی کم و بیش از همین قسم است؛ توضیح وضعیت و نشان دادن راه های عمل.

مسلمانان فقیرترین اقلیت انگلستان

مژگان ایلانلو: براساس تحقیقات انجام شده در ماه های اخیر مسلمانان فقیرترین اقلیت دینی در کشور انگلستان هستند و اجتماعات آنها از جمله محروم ترین گروه های اجتماعی محسوب می شوند. دولت انگلستان که در سال های اخیر با بحرانی به نام «اقلیت مسلمان» در کشور خود روبه رو شده است، سفارش این تحقیق را به چند دانشکده سرشناس از جمله بیرمنگام داده است و پژوهشگران مورد نظر نیز پس از چند ماه تحقیق و پژوهش گزارش کار خود را به صورت خبری که ذکر شد در رسانه های عمومی منتشر کردند. در این گزارش آمده است که بیش از نیمی از جمعیت بالای ۲۵ سال مسلمانان انگلیسی بیکار بوده و یک سوم آنان در مناطق حاشیه شهرهای بزرگ زندگی می کنند. مناطقی که متعلق به افراد فقیر و کم درآمد است و جامعه شناسان از آن حدود به عنوان منشایی برای محرومیت های اجتماعی یاد می کنند. مسلمانان انگلستان همچون دیگر مسلمانان اروپایی در چندساله اخیر به گروه هایی انزواطلب و گوشه گیر تبدیل شده اند که این مسئله برای جامعه اروپایی و به ویژه انگلستان خطرناک محسوب می شود. آنها تمایل پیدا کرده اند که در حوالی مساجد و عبادتگاه های خود ساکن شوند و از معاشرت و مراوده با افراد غیرهم دین بپرهیزند. این روحیه باعث ایجاد نوعی افسردگی و انزواطلبی خطرناک در اقلیت دینی مسلمانان شده است. جامعه شناسان و روانشناسان اجتماعی معتقدند که این مسئله در درازمدت سلامت روحی و امنیت روانی آنان را به مخاطره خواهد انداخت. براساس این گزارش عدم وجود فرصت های شغلی مناسب مسلمانان را به کارهای نازل سوق داده است و آنان به هیچ عنوان از جایگاه به دست آمده راضی نیستند. این در حالی است که متفکران اسلامی در جوامع اروپایی نیز مسئله فقر و انزوای مسلمانان در جوامع اروپایی را یکی از جدی ترین بحران های جهان اسلام در سال های اخیر می دانند؛ مسئله‌ای که از دهه های پیش زمینه های پیدایش آن اندک اندک شکل می گرفت اما پس از مسئله یازدهم سپتامبر شتاب غیرقابل کنترلی به خود گرفت.

دین و دنیا

پتکی بر ذهن بشر

بتکده

صالح نجفی: در زبان های اروپایی به بت idol می گویند. Idol از کلمه eidolon (آیدولن) یونانی گرفته شده است که به معنای صورت و تصویر و خیال (فریبنده) است. در کل، آیدولن به صورخیالی اطلاق می شود که از دید پروتستان ها در برابر صور الاهی قرار می گیرد که ذهن را از توجه به «حقیقت» هستی باز می دارد. در نظر برونو و بیکن، صورخیالی در واقع همان خطاهایی بود که به واسطه های گوناگون در ذهن نقش می بندد. بت ها، «تصویر»ها و «تصور»های باطلی از حقیقت و به تعبیری خیال های نادرست اشیاءاند که ذهن آدمی را زیر سلطه درآورده و در آن ریشه دوانیده اند و چندان جا خوش کرده اند که ذهن آنها را به صورت حقایقی قطعی (بخوانید جزمی) پذیرفته است. بدین اعتبار، می توان بت ها را «پیش فرض های نقادی نشده» انگاشت که نه فقط جلوی ره یافتن حقیقت را به ذهن می گیرند بلکه حتی وقتی حقیقت احیاناً به درون ذهن راه یافت، اجازه نمی دهند ذهن آن را درست «ببیند».

این که گفتم «درست دیدن» به وجه مهم دیگری در ریشه واژه بت در زبان های اروپایی بازمی گردد. راست این است که idol با کلمه دیگری هم ریشه است که شاید مهم ترین واژه در قاموس فلسفه باشد و آن همانا ایده (idea) است. ریشه آیدولن و ایده هر دو واژه یونانی eidos (آیدوس= صورت) است که در حالت فعلی به قالب «idein» درمی آید، به معنای «دیدن». اما ایده به چه معنی است؟

«ایده» در وهله اول به «محصول» فعالیت ذهن گفته می شود. این که روی «محصول» بودن ایده تاکید گذاشتم بی دلیل نبود. ذهن بشر «تولیدکننده» است و تولیدش، راست گفته باشیم، «انبوه» است. آدمیان پیش از آن که در حوزه فناوری و علم و صنعت کارخانه بسازند، در عالمی دیگر تولید کارخانه‌ای را تجربه کردند.

ذهن بشر کارخانه است. کارخانه تولید تصویر و تصور و صورت، صورت های رنگارنگ، صورت های خیالی، ذهن بشر کارخانه بت سازی است. در ابتدای غزلی از مولوی می خوانیم «صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم/ وانگه همه بت ها را در پیش تو بگدازم». این کارخانه لحظه‌ای از تولید بازنمی ایستد، خواب و بیداری و بیماری سرش نمی شود و بت به حکم ماهیت بت بودنش پرستیده می شود و هم به حکم ماهیتش چون به عنوان بت باز شناخته شود، ذهن به شکستن آن برمی خیزد. کارگران کارخانه در روند وقفه ناپذیر کار و تولید لحظه هایی را سر به شورش برمی دارند: بت ها را باید شکست و برای این کار به افزاری کارآمد نیاز هست، اسمش را بگذارید: پتک. و پیش خودمان باشد، این پتک چیزی جز فلسفه نیست.

اولیور یا فاگین

شبکیه

مازیار اسلامی: هنگامی که رومن پولانسکی اعلام کرد قصد اقتباس از رمان اولیور توئیست چارلز دیکنز را دارد، انتظار عمومی این بود که فیلم اثری اتوبیوگرافیک باشد؛ به خاطر دردها و رنج های مشابهی که رومن پولانسکی در کودکی پشت سر گذاشته بود و از این منظر رمان دیکنز و شخصیت اولیور محمل مناسبی برای نمایش گذشته تروماتیک پولانسکی به نظر می رسید. به خصوص که رویکرد عوامانه در نقد روانکاوانه- تلاقی پولانسکی- اولیور توئیست را فرصت کم نظیری برای تحلیل ها و تقلیل های بالینی می دید، انتظاری مشابه کاری که اولیور استون با گذشته تروماتیک اش از جنگ ویتنام در فیلم های جنگی اش می کند، یا مثلاً رویکرد سرشار از ندامت محسن مخملباف نسبت به گذشته در فیلم های تجدیدنظرطلبانه اش و یا حتی از نوع پیچیده تر برخورد جی جی بالارد با نوجوانی مملو از هراسش در امپراتوری خورشید. آثاری که به آن بخش از واقعیت تجربی این مولفان می پردازد که قرار است حامی و پشتیبان تجربی آنها باشد: یعنی گذشته تروماتیک و مملو از زخم های روحی و روانی این آثار شبه اتوبیوگرافیک این امکان را به مولف می دهد تا آن واقعیت دردناک موجود در گذشته را به سطح خودآگاه بیاورد تا به نوعی از شر خصلت تروماتیک آن رها شود. به همین خاطر به نظر می رسید که اولیور توئیست بهترین و آخرین فرصت برای نمایش گذشته تروماتیک پولانسکی باشد، فیلمسازی که آثارش همیشه انگ غیرطبیعی بودن را خورده است و جهان نامتعارف و آزاردهنده فیلم هایش بازتاب ذهن بیمار و مسئله دارش تفسیر شده است و طبعاً اولیور توئیست می توانست اعاده حیثیت روانشناسانه پولانسکی از قرائت های سطحی روانشناختی آثارش باشد و به نوعی پشتیبان واقعی جهان فانتزی و کابوس گونه فیلم هایش را برملا کند: یعنی همان کودکی مسئله داری که سنگ بنای همین فیلم های نامتعارف فیلمساز است. اما پولانسکی لجوجانه و به نحوی معنادار فیلمی ضد اتوبیوگرافیک می سازد. به جای آنکه به شکلی تجربی و مستقیم درگیر نمایش گذشته خودش در قاموس اولیور آن هم در مقام یک قربانی نمونه‌ای باشد، به قربانی کننده می پردازد؛ به فاگین. با او است که همدردی می کند به جای آنکه همچون انبوه اقتباس های اولیور توئیست در سینما، شخصیت اولیور را در کانون همدلی و همدردی تماشاگر قرار دهد، رویکردی خلاف آمد برمی گزیند و فاگین را در کانون اثرش قرار می دهد. آیا این ادامه همان رویکرد مازوخیستی پولانسکی در دیگر فیلم هایش نیست؟ همان مازوخیستی که شخصیت های آثارش از انزجار گرفته تا مستاجر به نحوی درگیر آنند و در اولیور توئیست پولانسکی آن را در نحوه و شیوه ساخت فیلم محقق می کند؟ اینکه قربانی پس از سال ها در مقام فیلمساز مایل است با قربانی کننده همدلی کند، نه قربانی، زاویه دید اخلاقی او را به عنصر مسلط روایی فیلمش تبدیل کند، نه سرنوشت غم بار و پر از مشقت اولیور را و قربانی کننده را جذاب تر از قربانی به نمایش گذارد، یعنی همان شخصیتی که مسیر بی پایان اقتباس های رسانه‌ای از اولیور توئیست او را به نماد آشنای پلشتی، زشتی و آزمندی جهان نمایش تبدیل کرده است. اما پولانسکی بلندنظرانه به بهای حل و فصل گذشته تروماتیک اش برای تماشاگر فاگین را در مقام همان قربانی آشنای همیشگی حافظه نمایش ما به تصویر نمی کشد، یعنی همان شخصیت تحقیر شده و سرکوب شده تاریخ ادبیات نمایشی، بلکه با مناعت طبعی هستی شناسانه به فاگین اجازه بروز و ظهور می دهد: بخشش و عفو روانکاوانه یک قربانی از قربانی کننده نمونه‌ای اش که قطعاً غیرمتظاهرانه ترین و روشنفکرانه ترین شیوه حل و فصل یک گذشته تروماتیک است و البته تداوم همان مازوخیسم فعال پولانسکی وار اما در سطحی جدید.

آثار کلاسیک فلسفه-۳

بیان ناپذیر

کلاسیک ها

مسعود زنجانی: افلاطون، فیلسوف نامدار یونانی (۴۲۷۳۴۷ ق.م.) حقیقت گفته شده را بر حقیقت نوشته شده برتری می داد؛ چه بر آن بود که نو